

هو سیدی

## به یاد بنان

در بلندای خاطری می خوانم  
چه باک اگر زندگی عشق را نمی خواست  
بین دریا و این فراموشی  
رویای کوچکی را می گزینم  
کنار پنجره می نشینم  
به دورها خیره می مانم  
تا بخوانی «علی گودرزی طائمه»

۲۳۲

سالها تلاش برای سالم نگهداشتن هنرش و نیکی نامش، سرانجام، به ابدیت پرواز کرد. در مجله جوانان سال دهم ۴۶۸ - ۱۳۵۴ با نوشته‌ای محبت زیادی به من کردند، گفتم ادای دین کنم و نوشتن را - درباره او - به بیماری «سکوت» روزگاران ترجیح دهم. شش ساله بود که به همت مادرش، ارگ می نواخت. یادگیری او «گوشی» بود. تزییف‌های روز را با همان ارگ، می نواخت و می خواند. ارگ صحیح‌ترین صدای نوت را در گوش او جاری می کرد، به این دلیل در طول سالها خواندن، هرگز به شخصیت آوائی - حتی یک نوت - لطمه نزد. مشوق اصلی او پدرش «بنان الدوله» بود که خود موسیقیدان بود و صدای خواندن هم داشت استاد «نی داود» صدای بنان را شنید و به تعلیم او پرداخت.

از بنان بشنویم: «ما یک دستگاه فونوگراف PHONOGRAPH صدا ضبط کن [در منزل داشتیم که آواز پدرم روی آن ضبط شده بود. هر وقت تنها بودم، این دستگاه را بکار می انداختم و عیناً صدای پدرم را تقلید می کردم. من از صدای پدرم فوق‌العاده لذت می بردم. اگر مقتضیات زمان اجازه می داد، در عوض احراز مقام ولایت یک استان، مسلماً به مقام والای هنری نایل می گشت» (مجله پیام نوین سال اول مرداد و شهریور ۳۸ شماره ۱۲ - ۱۱).

بنان، از سال ۱۳۳۵ کارمند شد؛ بایگان اداره کل کشاورزی، معاون شرکت ایران ما، اداره کل غله و نان، کفالت اداره دفتر کارگزینی و مسؤولیت تحویل کوپن تهران. سرانجام ترک کارهای

در سال ۱۳۳۳ با پیشنهاد استاد خالقی، در اداره کل هنرهای زیبا به عنوان معلم آواز هنرستان موسیقی ملی انتخاب شد.

در ۲۱ دی ۱۳۳۴ همراه با قانون استاد مهدی مفتاح در تالار انجمن فرهنگی ایران و شوروی برنامه اجرا کرد. در جزوه منتشر شده ۱۳۳۵ به مناسبت بزرگداشت خواجه نصیر طوسی چنین آمده: «غلامحسین بنان متولد ۱۲۹۰، بنان الدوله، پدرش غلامحسین بنان را برای فراگرفتن آواز به میرزا طاهر ضیائی رسائی که در فن آواز مهارتی بسزا داشت، معرفی کرد و او چند سال از محضر آن استاد استفاده کرد و چندی هم از ناصر سیف تعلیم گرفت».

شادروان حسینعلی ملاح می‌نویسد: «صدای بنان باریتون است یعنی واجد صوت متوسط به اصطلاح نظری موسیقی، راست کوک می‌باشد یعنی صدای او در حدود بالا دسته تار است» (مجله پیام نوین ۱۲ - ۱۱) حسینعلی ملاح معلوم نکرده است چه نوع «باریتون» که بیشتر ما را با کاراکتر صدای بنان آشنا کند. ولی به نظر من او باریتون ناتورال (طبیعی) بود (BARYTON, BARITONE. NATURAL که بیشتر رنگ لیریک (LYRIC) عاشقانه داشت.

«بنان به خط بین‌المللی نوت آشنا نیست این مطلب دلیل بر این نیست که او معتقد به سودمندی این خط نمی‌باشد. بالعکس بنان نوت را امری ضروری می‌داند ولی هر بار قصد فراگیری کرده است به جهاتی میسر نگشته است». (همان مجله). باز بهتر بود ملاح آن «جهات» را هم مشخص می‌کرد که گفتنش راهگشاتر بود. استاد خالقی می‌گوید: «من به استعداد بنان پی‌بردم و صدای او را عالیترین صدائی که تا آن زمان شنیده بودم تشخیص دادم». (همان مجله).

بنان در طرز خواندن، بیان شعر، احساس در کلام سلیقه به کار می‌برد و در ساخت کل آواز نقشی دلپذیر داشت. هنگامی که موسیقی ما به تدریج به زوال، تلاش او در حفظ اصالت موسیقی جای ستایش دارد. شیوه خواندنش را در تبخیری که داشت، نمی‌شد در دیگران یافت. در همان حیطه باریتون، حس مقبول در کلمات، احساس، ارتفاع و پیراسیون‌ها و تحریرها - با این که کار تکنیکی نکرده بود - همه در یک سطح بود نه فاصله‌دار و نه به هم چسبیده؛ بلکه روشن، شفاف، در یک طبیعت شیرین. آن روزها «چپ خوانان» و «فریاد زندگان» و «جیغ کشندگان» و «بالا خوانان» را خواننده خوب تلقی می‌کردند. از معلمان بگیر تا متعلمان. از بنان بشنویم:

«پاره‌ای از اشخاص از خواندن فقط زیر خواندن یا به اصطلاح قدما، شش دانگ خواندن را دارند و هنوز هم کسانی هستند که می‌گویند فلانی صدای مطلوب دارد ولی شش‌دانگ نمی‌تواند بخواند. هر خواننده وسعت صدای خاصی دارد. مثلاً از کسی که صدایش در حدود باریتون است نمی‌توان انتظار داشت که مانند خواننده‌ای که وسعت صدایش در حدود تنور است آواز بخواند».



زنده یاد غلامحسین بنان

(همان مجله).

برخی که آواز کار کرده‌اند یا در حال فرا گرفتن هستند؛ همیشه در این رؤیا که صدای تنور بزرگترین صداست یا مزیتی بر فرم‌های دیگر دارد بدون ظرفیت و استطاعت فیزیکی، جیغ می‌کشند بدون آنکه رنگی از آواز داشته باشد. در محدوده‌های، تنور، باریتون و باس و در زنان، سوپرانو، متسو و آلتو و ضمائم دیگر آنها که بحث دیگری را می‌طلبد، نوع صدا مربوط می‌شود به ساختار دیافراگم، حنجره و تارهای صوتی. یک خواننده باس نمی‌تواند باریتون بخواند و یک باریتون، نمی‌تواند تنور بخوابد و یک تنور هر دو را نمی‌تواند بخواند. و ارزش همه آنها مربوط می‌شود به دلایل تکنیک و رنگ و حجم صدا و ارتفاع ویبراسیون‌ها و شخصیت قطعه، همان طور که گفتم موارد دیگری در همین محدوده‌ها هستند که بحث دیگری دارد که بماند. این که بگوئیم بنان شعر آواز را چون دیگران می‌خواند، حرفی ست فاقد هوده، برمی‌گردیم به گفته استاد خالقی:

«عالیترین صدا تشخیص دادم».

پس نوشته‌های نواب صفا، نشان داد آن گونه که شایستگی ست، صدای بنان را نشناخته است. نوشته‌های فاقد اندیشه، خود هنری ست که ریشه در هوای آلوده دارد! ایشان معتقد هستند که بنان تنها منعکس کننده تصویری ست که اصول آن بر قوانین طبیعت است که در حنجره مردی

«زمینی» به نام بنان جایگزین شده است. یکسره تلاشهای چند ساله بنان باطل!

نواب صفا که هر جا هست «خدایا به سلامت دارش» می نویسد: «بنان شعر آواز را مانند ظلّی می خواند. بطور کلی بافت و ساخت گلو و حنجره او طوری خلق شده بود که مانند نداشت و تقلید کردنی هم نیست. زیرا باید طبیعت یک چنین پدیده‌ای را به این استعداد و با آن شرایط زمانی و مکانی بار دیگر خلق کند تا بنان دیگری بوجود آید و این بنظر من جزو محالات است.» (از نور تا نوا، مقاله اسماعیل نواب صفا).

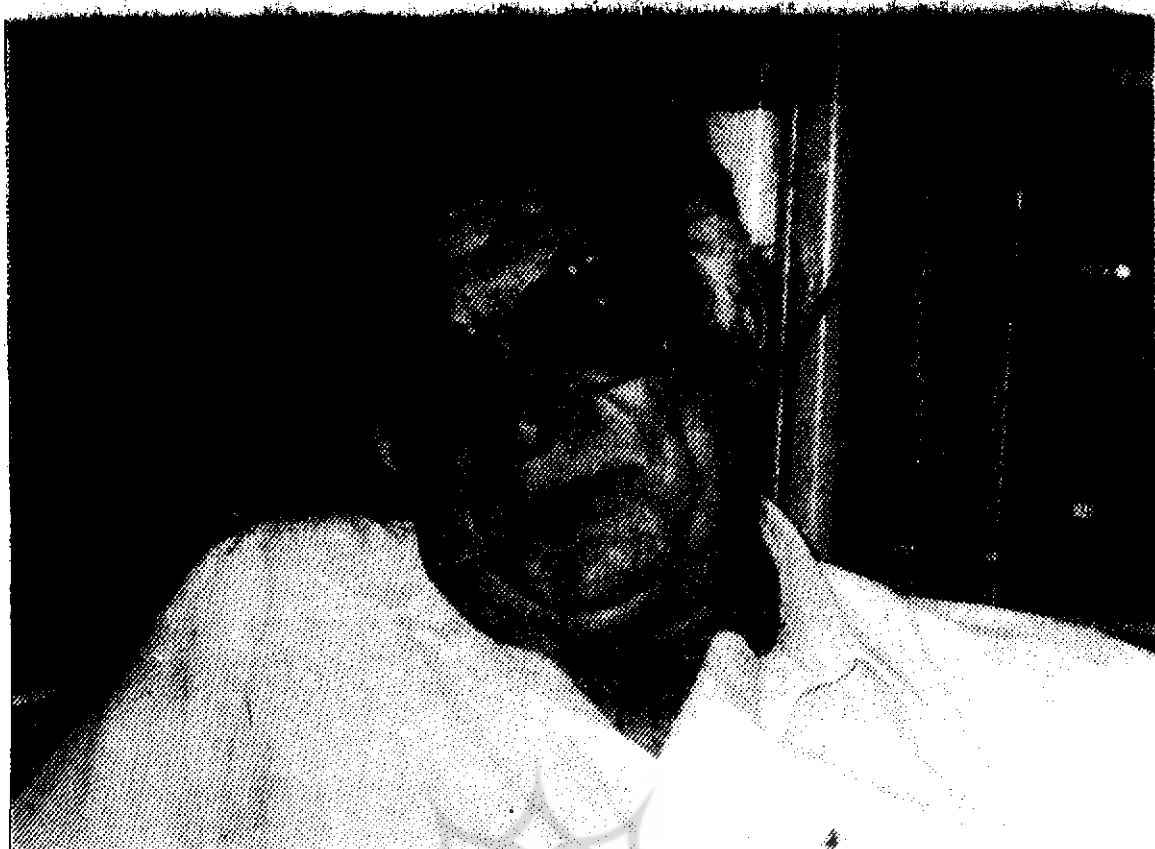
راستی چه چیز «تقلید کردنی هم نیست؟» بافت و ساخت گلو و حنجره یا ساخت آواز؟ هزار ماشاءالله که ما در ایران فوج فوج تقلیدگر سربلند! داریم. مگر کاوه دیلمی از بنان تقلید نکرد؟ که دیدیم و شنیدیم چه ناشیانه و طرفی هم نیست و امروز نشسته است با ماتم تقلیدش. پس باید پذیرفت بافت و ساخت حنجره بنان امروز، همان ساخت حنجره و گلوی «ظلّی» دیروز است و آن گونه که بنان می خواند قبلاً ظلّی هم خوانده است. پس بنان همان ظلّی است. آیا بهتر نبود پس از ظلّی، اصل، بنان فرغ، دست از خواندن می کشید؟  
از استاد خالقی بشنویم:

«صدای بنان به نظر من بسیار لطیف و شیرین و خوش آهنگ است کوتاه می خواند ولی به هم پیوسته و مانند آب روان است و من از صدای او مسحور می شوم و لذتی بی پایان می برم که فوق آن متصور نیست. من تصور نمی کنم خواننده‌ای به ذوق و استعداد بنان در قدیم داشته باشیم و به این زودی‌ها پیدا کنیم. من مفتون و عاشق صدای بنانم و از هنگامی که آواز او را شنیدم دیگر صوت هیچ خواننده‌ای در من تأثیر نمی کند. بنان در موسیقی ما از گوهر گرانبها هم گرانبها تر است» (مجله پیام نوین)

و بدین ترتیب نظر نواب صفا یکسره باطل. حتی قضاوت شخصی هم باید مبتنی بر علم و آگاهی باشد. آقای نواب صفا در موسیقی بی اطلاع، و استاد خالقی آگاهی کامل به موسیقی دارد. بنان در طرز خواندن شعر و احساس درست در کلام، به قدرت ابتکار رسیده بود او می خواست «بنان» بماند و و لازمه چنان «بنان» بودن چنین خواندن بود او خود می دانست که صدایش - در هیچ زمینه‌ای - صدای دیگری نیست.

اما وقتی تلویزیون ملی، دولتی شد، سلیقه هنری مسئولان و شرکاء به تار و پود هنر موسیقی سنتی و ملی و محلی پیچید و تلویزیون شد گذرگاه گذرندگان گدای شهرت و آذین بندی شهر به تصاویر هنرمندان باب روز، چونان خال سیاهی بر گونه فرخ لقا.

هنرمندان چنان در منصب دروغین خود غرق شدند که وقتی به آنها می گفتی «هنرمند» تعادل خود را از دست نمی دادند، و ملاحظتی در لبخند که نشان دادن دندان هلا.



● محمد نوری (تابستان ۷۸ عکس از علی دهباشی)

بنان می‌گوید: «باور کنید اگر دستگاه‌های مسئول کشور برای خوانندگان خوب و با ارزش وضع مرفهی ایجاد کند، نمی‌گویم قصر «اوناسیس» می‌خواهند ولی این رفاه در حدی باشد که بتواند بعنوان یک چهره سرشناس بین مردم رفت و آمد کند، هیچیک از آنها خوانندگی در کاباره و جشن‌ها را قبول نخواهد کرد» (مجله جوانان سال دهم).

از طرفی می‌گوید: «آیا خواندن در کاباره‌ها بهتر از دست در جیب کردن این و آن و از دیوار مردم بالا رفتن نیست؟» (همان مجله)

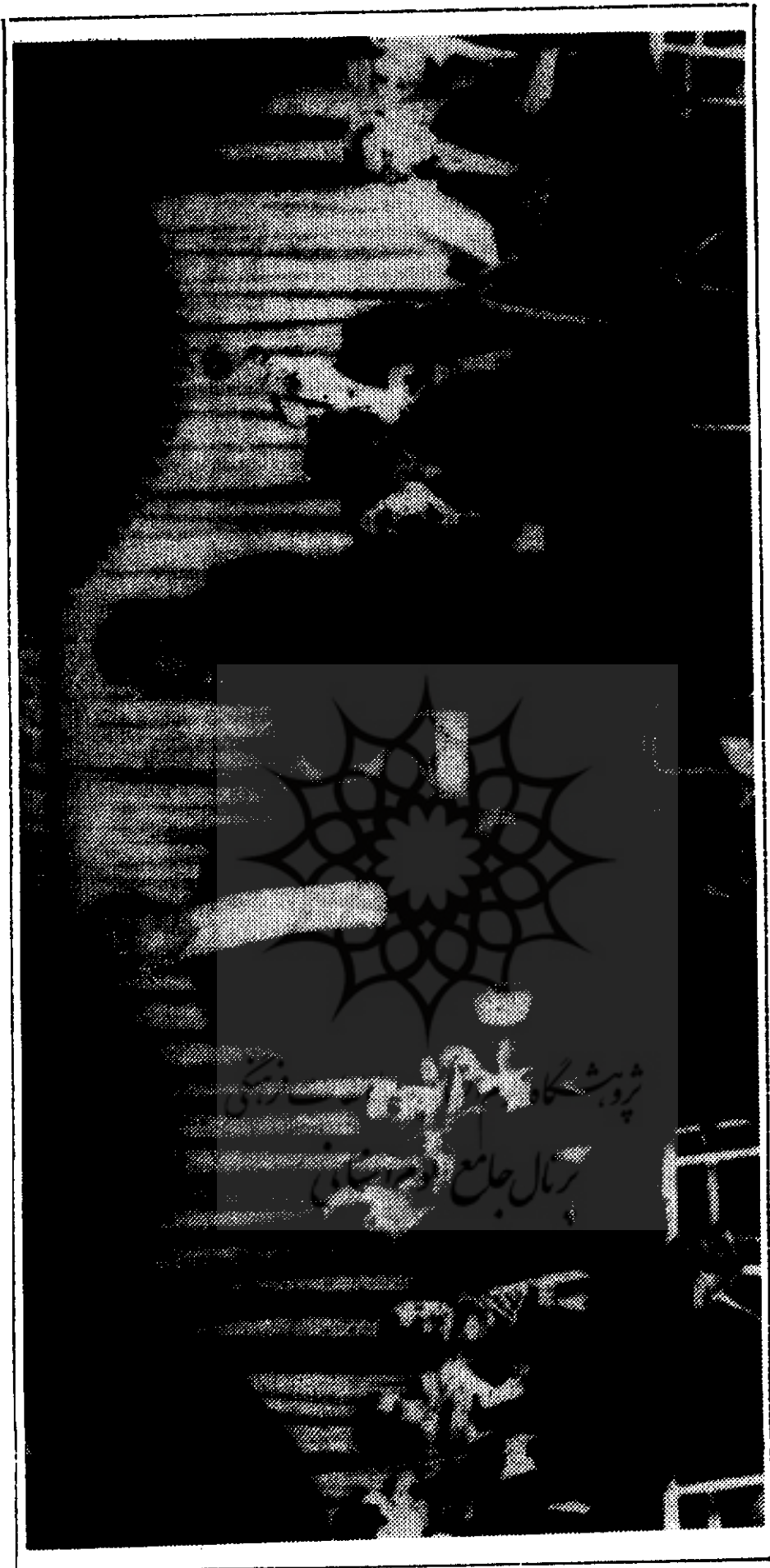
بنان به نوعی از جوانها هم حمایت می‌کند: «خانم دلکش مگر خود شما نبودید ترانه بیا بیا، مرو مرو را نخواندید؟ آقای بدیع‌زاده مگر شما ترانه زال زالک را نخواندید؟ نمی‌دانم خانم دلکش تحت تأثیر چه مسأله‌ای بود که اینطور به جوانها حمله کرده است» (همان مجله)

استاد بنان، از سوئی رفاه نسبی را برای هنرمند می‌طلبد تا تن به خواری کاباره‌ها ندهند لز سویی در کاباره خواندن را ترجیح می‌دهد تا فاسد شدن هنرمند و از سوی آخر، حمایت جوانان را می‌پذیرد. ناگفته نماند هنرمندانی بودند که با رفاهی نیمه نسبی ساختند؛ دریافتی معمولی و هزینه‌های غیر معمولی اما، باز برای هنرمند شدن تام - با استغنائی درون - به تازش، و در کاباره‌ها نخواندند. ولی اغلب کاباره خوانها در جستجوی زندگی لوکس بودند نه امرار معیشتی. از سوی

دیگر هنرمند حقیقی که تن به خواری چپاول نمی دهد. جوانان به هر طریق باید مورد راهنمایی و حمایت قرار گیرند. باید الگوهای گوناگون هنری پیش رویشان گذاشت و با تنفیذ هنری سالم، آنها را موظف کرده که به سوی سلامت هنر بروند. اما وقتی آنها را عادت دادیم به قبول بدترین و پیش پا افتاده ترین، آهنگ شعر و صدا، آن وقت می نشینیم در مراسم سوگواری موسیقی ایران. کاباره سکوی پرش بود برای تخریب ذهن مردم و اشاعه لمپنیسم. بنان سال ۴۸ به سکوت نشست. در مبارزه تنها بود.

اما شادروان حسینعلی ملاح که خود سهم بزرگی در موسیقی ایران دارد، بدون این که در زمینه سکوت بنان تحلیلی بکار گیرد عجولانه نوشت: «دیگر نمی توانست بخواند» اگر می نوشت: «دیگر نمی تواند بخواند» بحث دیگری پیش می آمد. شاید خود شادروان بنان آنچه لازم بوده می نوشت.

شادروان ملاح عضو شورای موسیقی رادیو بود که در برخورد، با تزلزل تدریجی موسیقی ایرانی، خود، به سکوت آویخت. در حقیقت خود شورای موسیقی مقصر اصلی بود. شادروان مشیر همایون شهردار که سالها به رحمت ایزدی رفته بود و داود پیرنیا که زنده بود - و در ترویج و زنده نگهداشتن موسیقی ایرانی، همیشه در تلاش، دست تنها بودند استاد خالقی هم استعفا نوشته بود. عده دیگری که ماندند، چنان قدرتی نداشتند که به داد موسیقی با عظمت ایرانی برسند. تلویزیون که جایی برای بنان و خوانندگان خوب دیگر در زمینه موسیقی ایرانی باز نکرد و هم رادیو که منظور نهائی اش تفنن و سرگرمی بود و بیشتر در خدمت ملخکان رنگین پر. کم کم ارکستر عوضی «پاپ» مارسل استپانی، در رادیو و تلویزیون به شلنگ اندازی. ما هم به دلیل شرکت نکردن در همان ارکستر عمده طرب در بنگاه تاترال رادیو تلویزیون به افتخار یکسال محرومیت از خواندن نائل شدیم! فقط یک ارکستر کامل و با اهمیت بود به رهبری استاد فریدون فرزانه که بعد هم او را از رهبری فرا خواندند و به زیر زمین رادیو برای انتخاب موسیقی نمایشنامه ها، انتقال دادند و ارکستر از هم پاشید و مارسل مأمور تشکیل ارکستر پاپ» شد که: نشانند بر جای طاووس، زاغ. مسأله بی اعتبار کردن موسیقی ایرانی بود، دیگر از معروفی، تجویدی، همایون خرم، بدیعی، قوامی، محمودی خوانساری و شهیدی اثری موسیقائی و آوازی بخش نمی شد همه خط خورده بودند و شورای موسیقی سربلندا! بنان به اعتراض، سکوت را ترجیح داد. در حقیقت سال ۴۸ آغاز اعتراض بنان بود و ادامه داد و آرمانهایش به تاراج رفت. گویا با همان سکوت، بار سفر ابدی را می بست که او این سکوت را شکست ابدی تلقی کرده بود. کریستال شفاف آواز بنان در درون تاریک و سکوت، رنگ می باخت. با یک دشمن جدید، زندگی جدید خود را آغاز کرد؛ با سکوت، خسته، شکسته. ما در منزل شادروان حسین



● ردیف جلو ایستاده: غلامحسین بنان — روح‌الله خالقی — نشسته از راست به چپ: ردیف اول: محسنی — ناشناخته — ردیف دوم: زرین پیچه — ناشناخته — نشسته از چپ به راست: ردیف اول: حسینعلی ملاح — ناشناخته — ذوفنون — ردیف دوم: ابوالحسن صبا — صباپیگری و محمود تاج‌بخش.



شاه زیدی شاعر، دعوتی داشتیم شادروان ناصر حسینی موسیقیدان و نویسنده که احترام زیادی برای بنان قائل بود از ایشان پرسید: «استاد چرا کم می‌خوانید؟ شما برای این منصب هنری در موسیقی ایران بسیار زحمت کشیده‌اید، به صدایتان بی‌تفاوتی نکنید». بنان گفت: «آقای حسینی، با این وضع چرا بخوانم؟ مگر قوامی، شهیدی، محمودی خوانساری، می‌خوانند مگر نوارهاشان پخش می‌شود ما هم مثل آنها، آنقدر ریخته‌اند که دیگر جای ما نیست».

اما بنان با چه شکیبائی، در برابر هنرمندان روز آن روزگار، همین شکیبائی او را به سکوت کامل کشید، عده‌ای نفهمیدند؛ عده‌ای یارای فهمیدن نداشتند. این سکوت نیرومندتر از امید واهی به نجات موسیقی ایران بود. نوع موسیقی کاباره‌ای و نفوذ در حیطهٔ رادیو تلویزیون در کمال سربلندی به ابتدال نشست. چه تابوت با شکوهی! هنرمندانش پنگوئن‌وار جست و خیزی، دهانی باز برای گدائی و کتابی زیر بغل بنام آئین چاپلوسی. بنان می‌خواست «آلودگی» بی‌هنران در «پالودگی» هنرمندان نفوذ نکند، جامعهٔ رادیو تلویزیون زده، در موسیقی از بلوغ فکری فاصله می‌گرفت و بنان بُرید، نخواند نخواند تا غروب کرد. برای احترام به موسیقی ایران، هنرمندان بزرگ این کشور ایستاده‌اند و صدای بنان، آنها را می‌آزماید. بنان، بزرگی بود که از وجودش مهربانی می‌تراوید و قلبش به سرودهای سیمین می‌ماند و امید به هنر را صلا می‌داد اما خود تنها بود و... اما صدایش با ما ماند و ما با صدایش تنها نیستیم.

انتشارات زوار منتشر کرده است:

۱- تاریخ بلعمی (تکمله و ترجمهٔ تاریخ طبری)

به تصحیح محمد تقی بهار (به کوشش محمد پروین گنابادی)

۲- کلیات رهی معیری / به کوشش رضا سجادی

۳- ذره و خورشید (عشق و عرفان و جلوه‌های آن در شعر فارسی) /

دکتر داریوش صبور

تهران - خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - نبش شهید نظری

پلاک ۳۳ - تلفن ۶۴۶۲۵۰۳